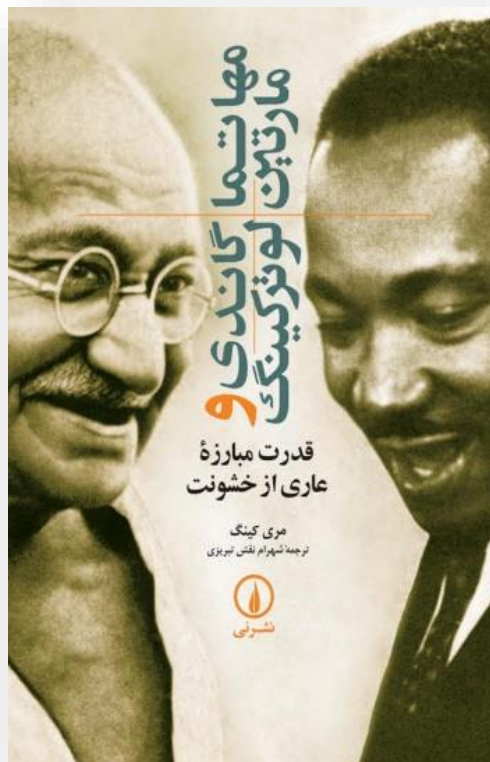


کلام مهاتما

نقل قول‌هایی از گاندی، به‌روایت کتاب «مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ: قدرت مبارزه‌ی عاری از خشونت»



موضوع‌بندی نقل قول‌ها

- سخنان گاندی درباره‌ی خودش
- سخنان گاندی درباره‌ی هنری دیوید ثورو و دیگر شخصیت‌های تأثیرگذار بر وی
- گاندی و سیاه‌پوستان آمریکا
- سخنان گاندی درباره‌ی حقیقت و عدم خشونت
- سخنان گاندی درباره‌ی عشق و آشتی
- سخنان گاندی درباره‌ی «ساتیا‌گراها»
- سخنان گاندی درباره‌ی هدف و وسیله
- سخنان گاندی درباره‌ی ابزارهای مبارزه‌ی عاری از خشونت

مقدمه

گانندی بر آن بود که هیچ انسانی آزادی خود را از کف نمی‌دهد مگر به دلیل ضعف خود. از نگاه او هر استثماری تنها بر مبنای همکاری داوطلبانه یا اجباری استثماری شونده است که دوام می‌یابد و اگر مردم از فرمانبری استثماری امتناع ورزند، دیگر استثماری وجود نخواهد داشت. او وجود نظام‌های سیاسی را منوط به تسلیم اطاعت و همکاری داوطلبانه شهروندان میدانست تسلیم و رضایت توأم با اکراهی که میتوان آن را از حکومت دریغ کرد.

... فهم رویکرد [مهاتما گاندی] مستلزم درک ماهیت و مفهوم «قدرت» است که آن‌ها از آن سخن می‌گویند. تعجب آور نیست که مبارزه‌ی عاری از خشونت را به مثابه روشی سیاسی، ولی همسنگ با جنگ تعبیر کرده‌اند.

شاید چنین بینش روشنگرانه‌ای از مفهوم قدرت را بتوان به نویسنده‌ی فرانسوی قرن شانزدهم استیون دُلابوئسی منتسب دانست. اندیشه‌ی او برای گاندی و کینگ کاملاً منطقی و روشن بود: می‌توان حتی در زنجیر و اسارت بردگی هم از پذیرش حکمرانی کسانی که بر انسان مسلط‌اند، سر باز زد. کاملاً این احتمال وجود دارد که گاندی از طریق اندیشه‌های لئو تولستوی از افکار بوئسی تأثیر پذیرفته باشد، چرا که در کتابچه‌ی خود به نام **هند سواراج** نیز که به مسائل مربوط به استقلال هند می‌پردازد اشاراتی به این امر کرده است.

[به باور گاندی] ستمگران، با اعمال ستم بر دیگران بر خود نیز ستم کرده‌اند. برخلاف اندیشه‌ی متداول و رایج، هم گاندی و هم کینگ معتقد بودند کسانی که قصدشان تنها حفظ شرایط موجود و در نتیجه تداوم بی‌عدالتی است نیز خود می‌توانند در صفوف کسانی که آزادی را با توسل به عدم خشونت کسب می‌کنند، جای گیرند.

کاربرد اصطلاح «آزادی» در سخنان گاندی می‌تواند معانی متعددی را که گاندی از آن ذهن داشته است تداعی کند. مفاهیمی نظیر آزادی درونی یا جست و جوی تکامل فردی، فقدان زور و فشار و، بیشتر از همه، به کارگیری قدرت معنوی که در نزد او محور اساسی دگرگونی روابط اجتماعی بود، از زمره حوزه‌های معنایی مفهوم «آزادی» در ذهن گاندی هستند.

سخنان گاندى درباره‌ی خودش

نوشته‌های او بیشتر پاسخ به نامه‌هایی بود که به او می‌رسید یا پاسخ به نظرخواهی‌هایی که از او می‌شد و یا پرسش‌هایی که خبرنگاران از او می‌کردند؛ هنگامی که قصد گوشزد کردن یک بن‌بست اجتماعی را داشت نیز دست به قلم می‌برد. به همین دلیل بسیاری از مطالبی که در نوشته‌های او به چشم می‌خورد تکراری و گاه با یکدیگر ناسازگار است. ولی این امر، کوچک‌ترین دغدغه‌ای برای او ایجاد نمی‌کرد او خود یادآور می‌شود: «اندیشه‌ی اینکه مبدا در مضمون نوشته‌هایم هماهنگی وجود نداشته باشد در من هیچ راهی ندارد. در جست و جوی خود برای رسیدن به حقیقت از بسیاری از عقاید خود دست شسته‌ام و چیزهای جدیدی آموخته‌ام... بنابراین هنگامی که کسی بین دو نوشته‌ی من درباره‌ی موضوعی به ناسازگاری بر می‌خورد... باید آن را که جدیدتر است به عنوان عقیده‌ی من تلقی کند».

۱۹ ژانویه ۱۹۲۲

من مرد صلح و آرامش هستم و به آن معتقدم، ولی آرامش به هر قیمت را نمی‌پذیرم. من آرامشی را که در قطعه‌ای سنگ وجود دارد یا آرامش قبرستان را نمی‌خواهم. من در پی آرامشی هستم که می‌توان آن را در سینه‌ی انسان یافت، آرامشی که در معرض تیرهای همه‌ی جهانیان است، ولی نیروی خدا آن را از هر آسیبی مصون می‌دارد.

۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴

مدعی هستم که هیچ ویژگی الهی منحصر به فردی در نهاد من نبوده است. من ادعای پیامبری ندارم، فقط جوینده‌ای فروتن هستم که در جست و جوی حقیقت است و در راه رسیدن به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. هیچ ایثاری را در راه دیدنِ رو در روی خدا بسیار نمی‌شمارم. تمامی فعالیت‌های من، چه آنها که اجتماعی یا سیاسی تلقی می‌شوند و چه آنها که انسان‌دوستانه و اخلاقی انگاشته می‌شوند، در جهت تحقق همین هدف هستند؛ و از آنجایی که می‌دانم خدا اغلب در ضعیف‌ترین مخلوقاتش متجلی می‌شود و نه در مخلوقات قدرتمند و گردن‌فرازش، تلاش می‌کنم که خود را به موقعیت چنین افرادی برسانم. و برای این کار، چاره‌ای جز خدمت به آنها نمی‌بینم، و چون جز با ورود به وادی سیاست انجام چنین خدمتی از من ساخته نیست، پس به سیاست روی آورده‌ام. من خود را استاد نمی‌دانم، بلکه یک خدمتگزار ناچیزِ خطا کار ولی سختکوش هند و در نتیجه بشریت هستم.

۹ آوریل ۱۹۲۵

من جز انسانی فقیر نیستم که تلاش و آرزویش خوب و صادق بودن در نهایت درجه و پروراندن تمام و کمال عدم خشونت در پندار، گفتار و کردار خویش است، ولی مدام در راه رسیدن به این آرمان که می‌داند حقیقی است، شکست می‌خورد.

۱۵ دسامبر ۱۹۲۷

موعظه‌ها و آموزه‌های من، سخنانی احساسی و غیر عملی نیستند، چرا که آنچه تعلیم می‌دهم بسیار کهن و قدیمی است و من خود می‌کوشم که آن‌ها را در قالب عمل بریزم. ادعا می‌کنم که آنچه را من قادر به انجامش هستم، هر کس دیگری نیز می‌تواند انجام دهد، زیرا من نیز انسانی بسیار معمولی هستم و در معرض همان وسوسه‌ها و دچار همان ضعف‌هایی هستم که ضعیف‌ترین افراد به آن‌ها مبتلای‌اند.

۱۳ سپتامبر ۱۹۲۸

آن‌که به دنبال راهنمایی حقیقی است، باید پیوسته در انتظار خدا باشد و نهایت خضوع و میل به ایثار را در دل پروراند و همواره آماده‌ی قربانی ساختن منافع خویش باشد. زیستن بر اساس اصل عدم خشونت، وجود بی‌باکی و شهامت را در نهایت درجه می‌طلبد.

۱۲۸ اکتبر ۱۹۲۹

نفرین‌ها و آفرین‌ها را، همه به پای پروردگار توانا می‌ریزم، و راه خود را می‌روم.

مجموعه آثار مهاتما گاندی، جلد ۲۸

هنگامی که به کوچکی خود و محدودیت‌هایی که دارم از یک سو، و انتظاراتی که در اطراف من شکل گرفته است از دیگر سو، فکر می‌کنم، لحظه‌ای مبهوت و گیج می‌مانم ولی بلافاصله به خود می‌آیم و درمی‌یابم که این انتظارات نه ستایشی از من - که آمیخته‌ای شگفت‌انگیز از خصال خوب و بد هستم - که ستایشی از دو عنصر حقیقت و عدم خشونت است که هرچند ناکامل، ولی بالنسبه قوی، در وجود من متجلی‌اند.

مهاتما گاندی، آخرین مرحله، جلد ۲

اگر با وجود دانستن این حقیقت که بیچارگی ای که در این سرزمین بی داد می کند اجتناب پذیر است ... به دلیل رنج های میلیون ها توده ی خاموش هند و به همراه آن ها، رنج نمی بردم، بی شک کمتر از هم اکنون انسان بودم.

... تا وقتی که به چشم خود شاهد کوچک ترین نادرستی یا کوچک ترین بیچارگی در اطرافم باشم و در مقابل آن، ناظری بیچاره و ناتوان بیش نباشم، ررحم راضی و آرام نیست. اما برای من که موجودی ضعیف و آسیب پذیر و بیچاره هستم، امکان پذیر نیست که تمامی نادرستی ها را اصلاح کنم یا خود را از اتهام آن ها مبرا بدانم.

سخنان گاندی درباره‌ی هنری دیوید ثورو و دیگر شخصیت‌های تأثیرگذار بر وی

اقامت در انگلستان، آشناسدن با قوانین و علم حقوق آنگلو ساکسون و نیز مطالعات گسترده در موضوعات گوناگون، از بهت و حیرت اولیه‌ی گاندی نسبت به انگلیسی‌ها کاست. چنین تجاربی او را قادر ساخت که با مقامات انگلیسی مسئول مستعمرات، از موضعی برابر برخورد کند. ثورو، راسکین و تولستوی در انسجام بخشیدن به افکار او تأثیر داشتند و به او تفکر جسورانه را آموختند. مسائلی که آن‌ها از آن سخن می‌گفتند، دغدغه‌ی خود او نیز بود. موضوعاتی نظیر فقر و غنا، کار، حقیقت و وظیفه‌ی تبری جستن از روش‌های مستبدانه و غیراخلاقی و مقاومت در برابر آن‌ها، همگی مسائلی بودند که فکر او را نیز به خود مشغول ساخته بودند. چنین موضوعاتی بعلاوه‌ی مطالعات او که مبتنی بر منابع بومی‌تر و مربوط به سنت مذهبی خود او بود، وی را برای دست زدن به برخی تجربیات و نیز برای مقابله با هیجاناتی که در خود حس می‌کرد، قوی‌تر ساخت. تأثیر این تفکرات با تلقی و برداشت او از حالات روحی و روانی انسان و ماهیت قدرت در هم آمیخت.

نامه‌ای به هنری سالت، یکی از زندگی‌نامه‌نویسان هنری دیوید ثورو

اولین بار که با آثار ثورو آشنا شدم، فکر می‌کنم سال ۱۹۰۷ یا اندکی بعد از آن و زمانی بود که من در کشاکش مبارزات «مقاومت منفی» قرار داشتم. یکی از دوستانم، مقاله‌ی ثورو، «درباره‌ی نافرمانی مدنی»، را برایم فرستاد. این مقاله تأثیری عمیق بر من برجای گذاشت. بخشی از آن مقاله را برای خوانندگان روزنامه‌ی **عقیده‌ی هندی** که در آن هنگام در آفریقای جنوبی منتشر می‌کردم، ترجمه کردم و گزیده‌های فراوانی را نیز از آن مقاله در این روزنامه به چاپ رساندم. آن مقاله چنان به نظرم صادقانه و اثرگذار آمد که احساس کردم باید درباره‌ی زندگی و شخصیت ثورو مطالب بیشتری بدانم. در همین حال زندگی‌نامه‌ای که شما از او نوشته بودید به دستم افتاد. کتاب **والدن** و دیگر مقالات کوتاه او را نیز با لذت فراوان خواندم و از همه‌ی آن‌ها سود بسیار بردم. ارادتمند. م. ک. گاندی.

۱۲۹ اکتبر ۱۹۰۷

[هنری] دیوید ثورو، نه تنها نویسنده، شاعر و فیلسوفی بزرگ بود، بلکه مردی به‌شدت عملگرا نیز بود و هیچ اندیشه‌ای را در ذهن نپروراند مگر آن که خود نیز آماده‌ی عملی ساختنش باشد. او یکی از بزرگ‌ترین و شرافتمندترین مردانی بود که

آمریکا پرورده است. مقاله‌ی معروف خود را تحت عنوان «درباره‌ی نافرمانی مدنی» به هنگام نهضت الغای بردگی نوشت و به دلیل پایبندی به اصول خود و حس همدردی با انسان‌ها به زندان افکنده شد. پس مقاله‌ی او آمیخته با حس مقدس دردمندی است. علاوه بر این‌ها، مخاطب مقاله‌ای که او نوشت، مردم همه‌ی اعصار و منطق فراگیری که در آن وجود دارد، بی‌چون و چرا و محرز است.

۲۳ اوت ۱۹۱۹

مفهوم ساتیاگراها عمدتاً عبارت است از «مقاومت در مقابل بدی» و «همیاری مدنی». ولی در مواردی نیز ناچار باید شکل نافرمانی مدنی را به خود بگیرد. در اینجا من باید از عبارات یکی از اهالی سرشناس پنسیلوانیا، یعنی هنری ثورو، بهره بگیرم. او چنین پرسشی را مطرح می‌کند:

«آیا شهروندان جامعه محق هستند حتی برای لحظه‌ای، یا به میزانی بسیار ناچیز، از وجدان خود چشم‌پوشند و به دلخواه قانون‌گذاران عمل کنند؟»

سپس خود در پاسخ می‌گوید:

«به گمان من، ما موظفیم در وهله‌ی نخست انسان باشیم و در وهله‌ی بعدی تبعه‌ی کشور خود. از نظر من پروردن حس احترام نسبت به قانون، آن هم درست به همان اندازه‌ای که برای حق احترام قائلیم، مطلوب نیست.»

من معتقدم موضعی که ثورو در این زمینه اتخاذ کرده، انتقادناپذیر است. تنها مسئله‌ای که در این میان مطرح است، نوع شیوه‌ای است که برای به کرسی نشاندن ندای وجدان و دفاع از حق باید به آن متوسل شد.

مهاتما: زندگی گاندی، به قلم د. ج. تندولکار، جلد ۴

شما [آمریکایی‌ها] ثورو را به من داده‌اید که مانند یک معلم با مقاله‌ی خود تحت عنوان «درباره‌ی وظیفه‌ی نافرمانی مدنی» دلیل و توجیهی علمی برای آنچه من خود در آفریقای جنوبی به کار می‌بستم، در اختیارم گذاشت. بریتانیای کبیر، راسکین را به من ارزانی داشت که اثرش تحت عنوان «تا این آخرین» مرا یک شبه از یک وکیل شهرنشین به یک روستایی بدل ساخت که دور از شهر دوربان در یک مزرعه به فاصله‌ی سه مایل از نزدیکترین ایستگاه قطار زندگی کند. و روسیه نیز تولستوی را به مثابه‌ی یک معلم به من داد که نظریه‌ی عدم خشونت مرا به اصول منطق مسلح ساخت. آن هنگام که جنبشی که من در آفریقای جنوبی رهبری می‌کردم هنوز مراحل اولیه‌ی خود را می‌گذراند و امکانات شگفت‌انگیز آن بر خود من نیز آشکار نشده بود، تولستوی از آن با احترام یاد کرد. همو بود که در نامه‌اش به من پیشگویی کرد که من در حال رهبری

جنبشی هستم که در آینده پیام امیدبخش خود را به گوش ستمدیدگان زمین خواهد رساند. پس می‌بینید که من مبارزات خود را بدون هیچ احساس کینه و دشمنی نسبت به بریتانیای کبیر و غرب آغاز کرده و در پیش گرفته‌ام. کسی را که پیام «تا این آخرین» را فهمیده و آن را به ذهن سپرده است، نمی‌توان به تأیید و پذیرش فاشیسم یا نازیسم - که مرامشان سرکوب فرد و آزادی اوست - متهم کرد.

۱۱ مارس ۱۹۲۶

شکی نیست که نوشته‌های تولستوی تأثیر خوبی بر من داشته است. او عشق به عدم خشونت را در من عمیق‌تر کرد و مرا قادر ساخت که چیزهایی را که قبلاً به وضوح نمی‌دیدم، مشاهده کنم. شیوه‌ی او در مطرح ساختن این مسائل نیز منحصر به فرد است. در عین حال، متوجه این واقعیت نیز هستم که بین ما تفاوت‌هایی اساسی وجود داشت و من اگرچه وجود این تفاوت‌ها را انکار نمی‌کنم، ولی تأثیر این تفاوت‌ها در قیاس با چیزهایی که از او آموختم و همواره خود را به دلیل آن‌ها سپاسگزارش می‌دانستم، ناچیز است.

نامه‌ای به کالینداتک، ۲۹ ژانویه ۱۹۳۷

تجربه‌ام به من می‌گوید بشر تاکنون هیچ نیرویی که توان برابری با عدم خشونت را داشته باشد کشف نکرده است. ولی چگونگی به کارگیری این نیرو را نمی‌توان از کتاب‌ها فرا گرفت، بلکه باید آن را زیست و در زندگی به کارش برد. از من خواسته‌اید که کتاب‌هایی در این زمینه معرفی کنم، ولی به دلیلی که ذکر کردم به سختی می‌توان از کتابی نام برد که به طور کامل به شرح و تفسیر عدم خشونت پرداخته باشد. کتاب **ریچارد گرگ** به نام **قدرت عدم خشونت** می‌تواند سودمند باشد. نوشته‌های متأخرتر تولستوی نیز غور و غوص در زمینه‌ی عدم خشونت هستند.

ارادتمند. م. ک. گاندی.

گاندی و سیاه‌پوستان آمریکا

پیام گاندی به سیاه‌پوستان آمریکا، ژوئیه ۱۹۲۹

دوازده میلیون سیاه‌پوست آمریکایی نباید از این که از نسل بردگان شرم داشته باشند. برده بودن شرم ندارد، بلکه برده‌دار بودن است که سزاوار شرم و خجالت است. ولی بیایید شرم و حیثیت و بی‌حیثیتی را درباره‌ی گذشته فراموش کنیم. بیایید این حقیقت را دریابیم که آینده از آن کسانی است که به حقیقت پایبندند، خود را از آلودگی‌ها زدوده‌اند و عشق می‌ورزند، چرا که همان‌گونه که حکمای قدیم گفته‌اند: «حقیقت همواره هست و ناحقیقت، هرگز نبوده است».

مصاحبه با مسئول یک دانشکده‌ی دخترانه در ایالات متحده، ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۴

بله. [چرخ‌نخریسی] نماد حقیقت و عدم خشونت است. زمانی که ما به عنوان یک ملت چرخ‌های نخریسی خود را به کار می‌اندازیم، نه تنها معضل بیکاری را حل می‌کنیم، بلکه تلویحاً اعلام می‌کنیم که قصد استثمار هیچ ملتی را نداریم و به استثمار فقرا به دست اغنیا نیز پایان می‌دهیم. این، نیرویی روحانی است که اثرگذاری آن در مراحل اولیه، آرام و کند است ولی به محض شروع، شکلی تصاعدی به خود می‌گیرد؛ و این زمانی است که به بطن زندگی مردم وارد شده باشد. وقتی می‌گویم برای توده‌های هند استقلال می‌خواهم، منظورم این است که این توده‌ها نه تنها باید غذایی برای خوردن و پوششی برای به تن کردن داشته باشند، بلکه باید از بند استثمار داخلی و خارجی نیز رها شوند.

... در کشور ما بخشی از جمعیت به طور همیشگی غیرقابل لمس و نجس تلقی می‌شوند. سعی ما محو این نجس‌انگاری است. این طبقه، علاوه بر غیرقابل لمس بودن، بیکار نیز هستند و این دو درد، درد مشترک مردمان بیشماری در هند است. شما نیز در کشور خود معضل بیکاری را دارید، ولی این معضل به دست خود شما به وجود آمده است. بیکاری موجود در کشور ما، به طور کامل ساخته‌ی خود ما نیست، ولی به هر حال صرف‌نظر از دلیل پدید آمدنش، اطمینان دارم که اگر روش من در هند فراگیر شود، نه تنها برای جمعیت فعلی، بلکه برای جمعیت آینده‌ی کشور نیز شغل خواهیم داشت. معنی‌اش این است که به‌راحتی خواهیم توانست با مشکل جمعیت کنار بیاییم. مساله‌ی پیش روی ما، دو برابر کردن درآمد روزانه‌ی هندی‌های فقیری است که در حال حاضر، متوسط درآمد آن‌ها یک پنی در روز است. اگر بتوانیم به این خواسته نائل شویم، این درآمد دست کم تا زمانی که شیوه‌ای بهتر یافته نشود، کفاف زندگی این افراد را می‌دهد. چرخ‌نخریسی با پرکردن اوقات بطالت هندی‌ها، ثروتی اضافه نیز ایجاد می‌کند؛ البته جانشین مشاغل فعلی نمی‌شود و هرگز نیز چنین قصدی در کار نیست، اگر وسیله‌ای به من پیشنهاد کنید که بتواند بیشتر از چرخ‌نخریسی درآمد روزانه‌ی میلیون‌ها مردم فقیر ما را افزایش دهد، من با کمال میل چرخ‌نخریسی را فراموش می‌کنم.

مصاحبه با مسئول یک دانشکده‌ی دخترانه در ایالات متحده، ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۴

پرسش: رضایت‌بخش‌ترین دستاورد زندگی خود را چه می‌دانید؟ نمی‌گویم بزرگ‌ترین دستاورد، چون ممکن است نتوانید پاسخ دقیقی به این پرسش بدهید. می‌خواهم این را بگویم که هنگامی که با جوانان روبه‌رو می‌شوم، چه چیزی می‌توانم به آن‌ها پیشکش کنم که ممکن است در زندگی در جست‌وجو و آرزوی آن باشند؟

گاندی: پرسش سختی است. نمی‌دانم چه بگویم. فقط می‌توانم این را بگویم: نمی‌دانم شما اسم این را دستاورد می‌گذارید یا خیر، ولی می‌توانم بگویم من در میانه‌ی توهین و تحقیر و به اصطلاح شکست و زندگی‌ای توفانی و پرهیجان، قادر به حفظ آرامش خود هستم و دلیل آن، ایمان فناناپذیرم به خداست که به شکل حقیقت متجلی شده است. خدا را می‌توانیم به صورت میلیون‌ها چیز توصیف کنیم، ولی من برای خود یک فرمول ساده برگزیده‌ام: «حقیقت خداست».

پرسش: ... می‌شود از شما خواهش کنم تلقی خود را از مسیح برایم توضیح دهید؟

گاندی: من او را شخصیتی تاریخی و یکی از بزرگ‌ترین معلمان بشریت می‌دانم. آموزه‌های او را تا جایی که برایم مقدور بوده است با روح نیایش و به همراه تقدیس و تکریمی که یک مسیحی آن‌ها را می‌خواند، خوانده‌ام تا حقیقتی را که در آن نهفته است، کشف کنم. آموزه‌های دیگر معلمان بشریت را نیز چنین خوانده‌ام...

پرسش: منبع آرمان‌های شما چیست؟

گاندی: حقیقت یا نهایت احساس یکی بودن با همه‌ی زندگی. حقیقت، تجلی خداست.

مصاحبه با یک هیأت سیاه‌پوست آمریکایی، ۱۴ مارس ۱۹۳۶

در بخشی از مصاحبه، بحث بر سر سیاه‌پوستان آفریقایی جنوبی به مساله‌ی دین مسیحیت، آنگونه که سیاه‌پوستان آفریقایی جنوبی آن را به کار می‌بردند، کشیده شد. گاندی توضیح داد که چرا در آنجا دین اسلام پیروان بیشتری از مسیحیت دارد. دکتر تورمن نیز گفت «اغلب این حرف را می‌شنویم که اگر اعراب نبودند، در آنجا برده‌داری هم نمی‌بیود. اما من به این موضوع باور ندارم».

گاندی: «نه، اصلاً این طور نیست. به دلیل اینکه یک برده به محض گرویدن به اسلام با اربابش برابر می‌شود. در تاریخ نیز چندین نمونه‌ی این چنینی وجود دارد».

عدم خشونت بزرگ‌ترین و فعال‌ترین نیروی دنیاست. اصولاً به کار بستن آن به صورتی منفعلانه قابل تصور و امکان‌پذیر نیست. در واقع عدم خشونت اصطلاحی است که من برای استخراج و نشان دادن ریشه‌ی معناییِ واژه‌ی اهی‌مسا ساخته‌ام. ولی برخلاف وجود پیشوند منفی‌ساز، «عدم» در این عبارت، به هیچ وجه بیانگر نیرویی منفی نیست. ظاهراً در طول زندگی، نزاع و خونریزی و تلاش برای ادامه‌ی بقا به بهای نابودی دیگران، ما را احاطه کرده است. ولی به قول عارفی بزرگ که در گذشته‌های دور به قلب حقیقت راه یافته است، نه از رهگذر نزاع و خشونت، که از رهگذر عدم خشونت است که بشر می‌تواند تقدیر خود را رقم زند و وظیفه‌ی خود را در قبال دیگر مخلوقات انجام دهد، عدم خشونت نیرویی مثبت‌تر از الکتریسته و قدرتمندتر از حتی اتر در بر دارد. در قلب عدم خشونت نیرویی هست که خود به خود عمل می‌کند. اهی‌مسا یعنی «عشق» به معنای پولسی آن، و با این حال چیزی بیشتر از تعریف پولس از عشق را نیز در خود دارد. اهی‌مسا همه‌ی مخلوقات را در بر می‌گیرد، نه فقط انسان را؛ علاوه بر این، «عشق» در زبان انگلیسی مفاهیم دیگری نیز [به جز این معنا] دارد. به این ترتیب من ناچار به استفاده از این واژه منفی [عدم خشونت] شدم. ولی همان‌طور که گفتیم، این واژه بیان‌گر نیرویی منفی نیست، بلکه نیرویی است برتر از مجموع نیروهای عالم. کسی که می‌تواند اصل اهی‌مسا را در زندگی خود به کار بندد، نیرویی برتر از همه‌ی نیروهای خشونت در اختیار دارد.

... اهی‌مسا تنها نیروی حقیقی زندگی است ... باید با این آیین زیست و زندگی خود را به موعظه‌ای عینی بدل کرد. البته متبلور ساختن آن در زندگی، مستلزم مطالعه‌ی فراوان، پشتکار بی‌حد، و پاک‌سازی خویش از همه‌ی ناخالصی‌هاست. اگر یافتن تخصص و مهارت در علوم مادی نیازمند وقف کل دوره عمر است، پس برای کسب مهارت در به‌کارگیری بزرگ‌ترین نیروی روح که تاکنون برای بشر شناخته شده است، چند دوره زندگی را باید وقف کرد؟ ولی حتی در صورتی که وقف چندین دوره‌ی زندگی لازم باشد، جای نگرانی نیست؛ چراکه اگر تنها چیز پایدار در زندگی و تنها چیز ارزشمند آن، همین باشد، هر تلاشی که برای فراگرفتنش مبذول شود، هدر نرفته است. ابتدا «ملکوت آسمان‌ها» را بجوئید، آنگاه هر چیز دیگری را نیز خواهید یافت. «ملکوت آسمان‌ها» اهی‌مسا است.

گفتگوی گاندی با بنیامین ای. مایز، رییس دانشکده‌ی مورهاوس، ۲۰ مارس ۱۹۳۷

بنیامین ای. مایز جریان دیدارش با گاندی را در مقاله‌ای طولانی که در نشریه‌ی هوارد به چاپ رسید، توضیح داده است. اگرچه این مقاله را عمدتاً مبتنی بر مشاهدات خودش نوشته، ولی از کتابی به نام **هند و انگلیس** نوشته‌ی س. ف. اندروز و نیز زندگی‌نامه‌ی جواهر لعل نهرو به قلم خودش نیز، سود جسته است. مقاله‌ی مایز جدای از تأثیری که بر نوع نگاه سفیدپوستان به رنگین‌پوستان گذاشت، توجه خوانندگان را به رهبری گاندی و مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی مردم هند جلب کرد. مارتین لوتر کینگ نیز که در آن زمان دانشجوی دانشکده‌ی مورهاوس بوده است، قاعدتاً باید مطالبی را که در زیر می‌آید، خوانده باشد.

معتقدم که تاریخ‌نگاران آینده یکی از تأثیرات گاندی را بر هند با چنین جملاتی بیان خواهند کرد: «او بیش از هر کس دیگری در زدودن ترس از دل هندی‌ها مؤثر بوده است و بیش از هر کس دیگری باعث شده که هندی‌ها به هندی بودن خود ببالند.» ... هیچ فرد صادقی نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که گاندی و مبارزه‌ی عاری از خشونت او مفهومی جدید از شجاعت را به هندی‌ها آموخته است. بزرگ‌ترین و پراهمیت‌ترین دستاورد گاندی، آموختن این هنر به مردم بوده است که چگونه می‌توان بدون ترس و توسل به خشونت با مرگ رو به رو شد، جان سپرد، یا برای نیل به آرمان به زندان رفت. و زمانی که یک نژاد تحت ستم، ترس را از خود دور کند، آزاد است.

... اصول اساسی فلسفه‌ی عدم خشونت عبارت‌اند از عشق و بی‌باکی. یکی از زنان برجسته‌ی هندی برای من تعریف می‌کرد که قبل از ورود گاندی به صحنه، هندی‌ها عموماً از افراد انگلیسی وحشت داشتند. بسیاری از هندی‌ها با دیدن یک افسر انگلیسی می‌گریختند و پنهان می‌شدند. ولی اکنون دیگر تقریباً چنین چیزی دیده نمی‌شود. هندی‌ها در صورت دیدن یک افسر انگلیسی با او رو به رو می‌شوند و مانند دو انسان با او به گفت‌وگو می‌پردازند. آن زن، گاندی را باعث این تغییر روحیه می‌دانست. یک میسیونر نیز معتقد بود که گاندی سبب شد توده‌های هندی به زبان خود ببالند و به فرهنگ خود احترام بگذارند و در آن‌ها این احساس را القا کرد که «هندی بودن باعث افتخار است». اگر این اظهارنظر، صحیح باشد، هندی‌ها در آینده راهی بلند را در جهت کسب احترام، در ذهن انگلیسی‌ها و همه‌ی مردم جهان، خواهند پیمود.

گاندی: معلولان و نابینایان و جذامیان توان پیوستن به ارتش خشونت را ندارند، شرط سنی هم برای پیوستن به ارتش وجود دارد. ولی برای مبارزه‌ی عاری از خشونت، هیچ محدوده‌ی سنی مطرح نیست؛ نابینایان و معلولان و زمین‌گیران هم می‌توانند در آن شرکت کنند، و نیز زنان. هنگامی که روح عدم خشونت فراگیر می‌شود و همه‌ی مردم را در بر می‌گیرد و عملاً شروع به کار می‌کند، تأثیر آن برای همه قابل‌رؤیت خواهد بود.

گاندی: پای گوساله‌ای آسیب دیده بود و حیوان شدیداً درد می‌کشید، نمی‌توانست غذا بخورد و تنفسش هم به‌سختی انجام می‌گرفت. من پس از سه روز بحث و کشمکش با خود و همکارانم، عاقبت به زندگی‌اش پایان دادم. این عمل، عملی عاری از خشونت بود، چراکه به هیچ وجه قصد سودجویی در آن وجود نداشت و تنها هدفش رهایی گوساله از درد بود. بعضی‌ها این کار را عملی خشونت‌آمیز نامیدند، ولی از نظر خودم، چیزی جز عمل جراحی نبود. اگر فرزند خودم هم به چنین شرایط ناگواری دچار می‌شد، با او نیز همین کار را می‌کردم.

مصاحبه با خبرنگار یک نشریه‌ی آمریکایی، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۵

پرسش: آیا پیام خاصی برای سیاه‌پوستان آمریکایی دارید؟

گاندى: زندگی من، پیام خودش است. اگر این‌طور نباشد، هر مطلبی هم که اکنون بنویسم، منظور را برآورده نخواهد کرد.

گفتگو با سربازان آفریقایی پرسش‌گر در مدرّس، ۲۴ فوریه‌ی ۱۹۴۶

پرسش: در دنیا مذاهب متعددی وجود دارد و ریشه‌ی همه‌ی آن‌ها در کشورهای خارجی است. آفریقا کدام یک از آن‌ها را باید برگزیند و پیروی کند؟ یا اینکه باید مذهب خودش را کشف کند؟ و اگر این‌طور است، چگونه؟

گاندى: اینکه ریشه‌ی همه‌ی مذاهب در کشورهای خارجی است، سخن درستی نیست. من روابط نسبتاً نزدیکی با زولوها و بانتوها داشتم و متوجه شدم که آفریقایی‌ها مذهبی دارند که به خود آن‌ها تعلق دارد، هر چند که ممکن است خود، آگاهانه از این موضوع مطلع نباشند. منظور من مناسک و تشریفات و بت‌های رایج میان قبایل آفریقایی نیست. منظورم مذهبِ خدای واحد و فوق همه است. شما آن خدا را پرستش می‌کنید. مذاهب بسیاری در این دنیا وجود دارد. ولی مذهب یکی بیشتر نیست. باید از آن مذهب واحد پیروی کرد. شاید خارجی‌ها برای شما مسیحیت را به ارمغان بیاورند، ولی مسیحیت آن‌گونه که امروز در اروپا و آمریکا وجود دارد، تحریف آشکار آموزه‌های عیسی است. مذاهب هندوئیسم، اسلام و زردشت و امثال این‌ها نیز در این دنیا وجود دارند. شما باید نکات برتر هر یک از آن‌ها را بدون این که خود را به انتخابی خاص مقید کنید برگزینید و به این ترتیب، مذهب خود را شکل دهید.

گاندى: لحظه‌ای که یک برده مصمم می‌شود که دیگر برده نباشد، زنجیرها از گردنش فرو می‌ریزند. او خود را آزاد می‌کند و به دیگران نیز راه آن را نشان می‌دهد. ... پس اولین چیزی که باید به خود بگوییم این است که: «من دیگر بازی در نقش بردگان را نمی‌پذیرم. دیگر فرمان‌ها را بی‌چون و چرا اطاعت نمی‌کنم. بلکه اگر با وجدانم مغایرت داشته باشند از آن‌ها سرپیچی می‌کنم». به اصطلاح «ارباب» شما ممکن است شلاقتان بزند و بکوشد به خدمت و ادارتان سازد. ولی پاسخ شما این خواهد بود: «نه. من در مقابل پول، یا تحت فشار و تهدید، به شما خدمت نمی‌کنم». نام این کار، تحمل رنج است. آمادگی شما برای تحمل رنج، مشعل آزادی را روشن می‌کند، مشعلی که هرگز خاموش نمی‌شود.

مصاحبه با لوئیس فیشر، زندگی‌نامه‌نویس گاندی؛ ۴ اوت ۱۹۴۶

گاندی: هر چیزی از سست‌دلی و ترسویی بهتر است، چرا که ترس، خشونت مضاعف است.

گاندی در توضیح جمله‌ی فوق، داستان یک روحانی سیاه‌پوستِ درشت‌اندام را نقل کرد که در آفریقای جنوبی، هنگامی که یک سفیدپوست به او اهانت کرد، در پاسخ گفت: «بیخشید برادر» و با سری به پایین افکنده به کوچی مخصوص رنگین‌پوستان رفت. سپس گاندی ادامه داد:

این عدم خشونت نیست، بلکه تحریفِ آشکارِ آموزه‌های عیسی است. اگر آن مرد سیاه‌پوست نیز متقابلاً عکس‌العمل مشابه نشان می‌داد، بیشتر مقرون به مردانگی بود.

سخنان گاندی درباره‌ی حقیقت و عدم خشونت

گاندی به این نتیجه رسید که حقیقت خداست و تجلی حقیقت نیز از طریق عدم خشونت امکان‌پذیر است. از دیدگاه او، جوهره‌ی اصلی مقاومت عاری از خشونت، پابندی مداوم به حقیقت هنگام رویارویی با قدرت قوی‌تر است. تنها جست و جوی حقیقت و روان بودن در پی آن است که می‌تواند شجاعت و آمادگی پذیرش شادمانه‌ی همه‌نوع عواقب عمل را به فرد ببخشد. وی همچنین تصریح می‌کرد که عدم خشونت لباسی نیست که بتوان آن را به اراده‌ی خود پوشید یا از تن به درآورد. جایگاه آن در قلب آدمی است و باید بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود او باشد.

۱۸ مارس ۱۹۱۹

موقعی هست که انسان مجبور می‌شود از ندایی که فوق همه است اطاعت کند. این صدا، همان صدای وجدان است. چنین اطاعتی ممکن است اندوه و رنج‌های فراوانی را نیز به همراه داشته باشد و گاه بدتر از آن: جدایی از دوستان، از خانواده، از کشوری که به آن متعلقیم و از همه‌ی آنچه مانند جان عزیزش می‌داریم. و همه‌ی این‌ها به این دلیل که اطاعت از این ندا، قانون هستی ماست.

اوت ۱۹۲۰

بر آنم که عدم خشونت بی‌نهایت برتر از اعمال خشونت، و گذشت، عملی شجاعانه‌تر از مجازات است.

kshema viresya bhushanam [سانسکریت]: «گذشت، زینت یک سرباز است» ولی خودداری از مجازات، زمانی گذشت نام می‌گیرد که قدرت مجازات را داشته باشیم. و گرنه اگر این کار از موجودی ضعیف و ناتوان سر بزند، بی‌معنی است. نمی‌توان گفت موش زمانی که به دست گربه از هم دریده می‌شود، او را می‌بخشد.

۱۳ فوریه‌ی ۱۹۲۲

اعتراف به خطا مانند جارویی است که سطوح ناپاک را می‌روبد و آن را پاکیزه‌تر از قبل می‌کند. یک میلیون بار بهتر است که در چشم جهانیان ناراست جلوه کنیم تا اینکه با خود ناراست باشیم.

۱۳ نوامبر ۱۹۲۴

ما از یاد برده ایم که در آزار و شکنجه‌ی آرام انسان‌ها و حیوانات، و گرسنگی و استثماری که حرص و خودخواهی ما سبب آن می‌شود، و همچنین تحقیر و ستم بر ضعفا و کشتن حس عزت نفس آن‌ها - که امروز در اطراف خود فراوان شاهدش هستیم - هیمسای [=خشونت] بسیار بیشتری می‌تواند وجود داشته باشد تا ستاندن جان کسی از روی خیرخواهی.

۲۶ دسامبر ۱۹۲۴

من معتقدم که فشاری که ناشی از عدم خشونت است، بسیار مؤثرتر از فشارهای خشونت‌آمیز است، چرا که از مهربانی و خیرخواهی سرچشمه می‌گیرد.

۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۵

حقیقت، به این دلیل که کسی آن را نمی‌بیند، به ناراستی تبدیل نمی‌شود.

۱۵ اکتبر ۱۹۲۵

دفاع از اموال، شرافت یا مذهب خود با توسل به شمشیر، عملی شجاعانه است؛ ولی دفاع از آن‌ها بدون قصد آسیب رساندن به خطاکار، شرافتمندانه‌تر است. اما اگر برای حفظ جان خود، اموال و شرافت و مذهب خود را رها سازیم و به این ترتیب کام خطاکار را برآوریم، عملی غیرطبیعی و شرم‌آور مرتکب شده‌ایم.

۲۳ سپتامبر ۱۹۲۶

معنای واژه‌ی وجدان [در زبان انگلیسی] به لحاظ ریشه‌شناسی «دانش حقیقی» است. معنای لغتنامه‌ای آن نیز چنین است: «قدرت تشخیص خوبی از بدی و عمل کردن بر اساس آن». دارا بودن چنین قدرتی فقط برای فرد ورزیده میسر است. یعنی کسی که بر خود انضباط تحمیل کرده و آموخته است که به ندای درونی گوش فرادهد.

۳ ژوئن ۱۹۳۲

اگر ما بخواهیم به بحث‌های غیرضروری نظیر این پردازیم که آیا فرد برای نجات یک گاو مجاز به دروغ گفتن هست یا خیر، و در همان حال واقعیاتی را که همه روزه در مقابل چشمانمان اتفاق می‌افتد نادیده بگیریم، نخواهیم توانست حقیقت

را دنبال کنیم. با مطرح ساختن چنین موضوعات پیچیده‌ای تنها کشف حقیقت را برای خود دشوار کرده‌ایم. اگر امروز در پی حقیقت باشیم و بکوشیم از آن برای حل مشکلاتی که در زندگی روزانه با آن‌ها مواجهیم بهره بگیریم، آنگاه به هنگام بروز شرایط دشوار نیز به طور غریزی خواهیم دانست که چگونه باید واکنشی نشان دهیم.

هر یک از ما باید خود را فقط از چنین زاویه‌ی دیدی مورد بازپرسی قرار دهیم: آیا من آگاهانه کسی را فریب می‌دهم؟ اگر اعتقاد داشته باشم که یک فرد خاص آدم بدی است، ولی به او چنین وانمود کنم که او را فرد خوبی می‌دانم، او را فریب داده‌ام. آیا من برای جلب احترام و تحسین دیگران می‌کوشم که به آن‌ها نشان دهم دارای فضیلت‌هایی هستم که حقیقتاً از آن‌ها بی‌بهره‌ام؟ آیا هنگام سخن گفتن اغراق می‌کنم؟ آیا من اعمال ناشایست خود را از کسانی که باید نزدشان به وجود آن‌ها اقرار کنم، پنهان می‌کنم؟ هنگامی که یک فرد مافوق و یا همکار من، پرسشی از من می‌پرسد، از دادن پاسخ طفره می‌روم؟ آیا آنچه را باید صراحتاً اعلام کنم، کتمان می‌کنم؟ اگر هر یک از این کارها را انجام می‌دهم، به ناراستی آلوده‌ام. همه باید خود را هر روز به این ترتیب مورد بازپرسی قرار دهند و بکشند که بر نقایص خود فائق آیند. کسی که حقیقت برایش طبیعتی ثانویه شده و به جایگاهی رسیده که دیگر نمی‌تواند سخنی غیر از حقیقت بگوید، نیازی به طرح چنین پرسش‌هایی از خود ندارد، ولی هر کس که در خود کوچک‌ترین اثری از ناراستی مشاهده می‌کند و یا برای رفتن از پی حقیقت و راستی نیازمند صرف کوششی است، باید آن‌گونه که در بالا توضیح داده شد، از خود بازپرسی کند و پرسش‌های مشابه دیگری را نیز برای خود مطرح سازد و به آن‌ها پاسخ گوید. کسی که این تمرین را حتی به مدت یک ماه انجام دهد، به روشنی شاهد وقوع تغییراتی در خود خواهد بود.

۲۸ مارس ۱۹۳۶

من هیچ چیز جدیدی برای آموختن به جهانیان ندارم. حقیقت و عدم خشونت به قدمت کوه‌هایند. تمام آنچه کرده‌ام آزمایش‌هایی بوده است که کوشیده‌ام در حد توانم در مقیاسی وسیع در این دو زمینه انجام دهم. در این راه، گاهی نیز خطا کرده و از خطاهایم درس آموخته‌ام. به این ترتیب، زندگی و مسائل آن، همه برای من تجاربی برای به‌بوته‌ی عمل گذاشتن حقیقت و عدم خشونت بوده است.

۱۹ دسامبر ۱۹۳۶

من هیچ شاگرد و مریدی ندارم، بلکه خود تشنه‌ی شاگرد بودن و در جست‌وجوی یک گورو [پیر] هستم.

... گفتن یا نوشتن سخنان ناخوشایند به هیچ وجه خشونت نیست، به ویژه زمانی که گوینده یا نویسنده به درستی آن‌ها اعتقاد داشته باشد، همان طور که من به حرفهایی که به دیناباندو زدم و در گزارش نیز آمده است، معتقد بودم. ولی حتی اگر معلوم شود آنچه من گفتم نوعی اغراق یا حتی بدتر از آن سخنانی نادرست بوده است، باز هم نباید به آن معنی که نویسنده‌ی نامه مد نظر داشته، آن را خشونت تلقی کرد. جوهره‌ی معنای خشونت این است که در پس فکر، کلام یا عملی، یک نیت خشونت‌آمیز نهفته باشد، به این معنی که قصد آزارساندن به - به اصطلاح - حریف در کار باشد. در سخنان من چنین قصد و نیتی در کار نبود و نمی‌توانست باشد. من با دو مسیحی خوب که هر دو نیز میسیونر بودند، وارد گفت‌وگویی دوستانه شده بودم.

من با لحنی به مراتب تندتر از این درباره‌ی رفتار مذهب رسمی هندو با هاریجان‌ها (افراد غیر قابل لمس یا نجس) سخن گفته‌ام و همین اواخر نیز با همین لحن از عمل همکاران عزیزم انتقاد کرده‌ام. ولی در پس این شیوه‌ی سخن گفتن من هیچ قصد خشونت‌آمیزی وجود نداشته است.

... خودداری از خشونت در مقابل افراد خوب و ملایم هیچ مزیتی شمرده نمی‌شود. عدم خشونت، قدرتمندترین نیروی جهان است که توانایی مقاومت در برابر قوی‌ترین و سوسه‌های قابل تصور را دارد. عیسی، «نسل افعیان» را می‌شناخت و با صراحت و بدون پرده‌پوشی آن‌ها را توصیف می‌کرد، ولی در پیشگاه خدا برایشان طلب بخشایش کرد، چرا که آن‌ها خود نمی‌دانستند چه می‌کنند.

من نشانی باب و آیه‌ی مورد نظر را نیز برای اثبات سختم به آن‌ها گفتم. من خود را دوست میسیونرها می‌دانم و ارتباط خوبی با بسیاری از آن‌ها داشته‌ام. ولی دوستی من هیچگاه چشمانم را به روی محدودیت‌های دوستانم و یا محدودیت‌های نظام یا شیوه‌ای که از آن حمایت می‌کنند نبسته است.

تلقی نادرست از مفهوم اخلاق و نزاکت و یا ترس از جریحه‌دار ساختن احساسات دیگران، مردم را اغلب از بازگو کردن احساس و نظرشان باز می‌دارد و عاقبت نیز آن‌ها را به وادی ریا و تظاهر می‌کشاند. ولی اگر قرار است که خشونت از فکر افراد و جوامع یا ملت‌ها زدوده شود و عدم خشونت جایگزین آن شود، حقیقت، هر قدر هم که در بدو امر خشن و خارج از عرف جلوه کند، باید گفته شود.

۲۰ مارس ۱۹۳۷

مبادا تصور کنید که سخن من، حرف آخر درباره‌ی عدم خشونت است. من از محدودیت‌های خود آگاهم؛ ولی در عین حال، جست‌وجوگری خاضع هستم که در پی حقیقت است و جز این نیز هیچ ادعایی ندارم که تمام آزمایش‌ها و تجربه‌های من، ایمانم را به عدم خشونت به مثابه‌ی بزرگترین نیروی در دسترس بشر، عمیق‌تر کرده است.

اول سپتامبر ۱۹۴۰

درست همانگونه که فرد برای فراگرفتن اعمال خشونت باید هنر کشتن را بیاموزد، کسی که در حال فراگیری عدم خشونت است نیز باید هنر مردن را بیاموزد. خشونت در جست و جوی رهایی از ترس نیست، بلکه درصدد کشف راهی برای مبارزه با عامل ترس است. ولی در عدم خشونت هیچ عامل و سببی برای ترس وجود ندارد. هوادار عدم خشونت باید برای رها ساختن خود از ترس، نهایت درجه‌ی توانایی قربانی ساختن خود را در خویش پیروراند. اگر در این راه، از کف دادن ثروت، دست یا جان ضرورت داشته باشد، ابا نمی‌کند. کسی که به تمامی بر ترس خود غالب نشده باشد، نمی‌تواند اهی‌مسا را به کمال به کار بندد. هوادار اهی‌مسا تنها یک ترس در دل دارد و آن هم ترس از خداست.

۲۲ فوریه‌ی ۱۹۴۲

فردی که روش عدم خشونت را در پیش می‌گیرد، باید به این حقیقت معتقد باشد که همه‌ی افراد، هر قدر هم که فاسد و منحرف باشند، اگر به نحوی انسانی و ماهرانه با آن‌ها رفتار شود، قابل اصلاح‌اند.

۱۳ آوریل ۱۹۴۵

انسان بدون آرمان، مانند کشتی بدون سگان است.

۹ ژوئن ۱۹۴۶

در زندگی، پرهیز کامل از خشونت ناممکن است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که کشیدن خط تمایز چگونه امکان‌پذیر است. پاسخ این است که چنین خطی نمی‌تواند برای همه یکسان باشد. اگرچه خود اصل عدم خشونت ذاتاً واحد و ثابت است، ولی هر کسی به شیوه‌ی خود آن را به کار می‌بندد. غذای یک فرد ممکن است برای دیگری زهر باشد. گوشت‌خواری برای من گناه است، ولی برای فرد دیگری که همواره گوشت مصرف کرده است، دست شستن از آن تنها به منظور تقلید از من، گناه خواهد بود.

اگر من بخواهم در جنگل زندگی کنم و به کشاوری پردازم، ناچارم برای محافظت از زمین خودم به حداقل خشونت اجتناب‌ناپذیر متوسل شوم. مجبورم میمون‌ها، پرندگان و حشراتی را که محصول مرا می‌خورند از بین ببرم. اگر هم نخواهم هیچ کاری بکنم، باید کسی را به این منظور استخدام کنم، که به هر حال تفاوت زیادی بین این دو کار وجود ندارد. تحت عنوان اهی‌مسا، نشستن و نظاره کردن صحنه‌ای که حیوانات محصول را می‌خورند و تمام می‌کنند، آن هم زمانی که قحطی

و گرسنگی گریبان مردم را گرفته، بی‌شک گناه است. نیکی و بدی مفاهیمی نسبی هستند. آنچه تحت شرایطی خاص نیکی تلقی می‌شود، در شرایطی دیگر می‌تواند بدی یا گناه باشد.

انسان نباید خود را در چاه شاستراها [متون مقدس] غرق سازد، بلکه باید در اقیانوس بی‌کران آنها غوص کند و از آن مروارید و گوهر برگیرد. در هر قدم باید قوه‌ی تمیز و تشخیص خود را به کار گیرد تا دریابد چه کاری اهمیت‌آمیز و چه کاری هیمساست. در انجام چنین کاری، هیچ جایی برای شرم یا ترس وجود ندارد. به قول شاعر، راهی که به سوی خدا می‌برد، برای شجاعان است، نه ترسویان.

زندگی‌نامه‌ی گاندی به قلم خودش

همین پافشاری بر حقیقت به من آموخته است که به زیبایی‌هایی که در مصالحه وجود دارد با نظر تحسین بنگرم. این کار، زندگی مرا اغلب به خطر انداخته و باعث نارضایتی دوستان شده است. ولی حقیقت، به سختی سنگ خارا و به لطافت شکوفه است.

سخنان گاندى درباره‌ی عشق و آشتى

۱۲ مه ۱۹۲۰

آن همزیستی بزرگتری که بودا و مسیح موعظه می کردند چه بود؟ بودا شجاعانه جنگ را به اردوگاه دشمن کشاند و به آن‌ها حمله ور شد و کاهنان متکبر را به زانو درآورد. مسیح، صرافان را از معبد اورشلیم بیرون راند و لعنت خدا را بر متظاهران و فریسیان فروخواند. هر دوی آن‌ها با اقدام مستقیم و پرشور موافق بودند؛ ولی حتی زمانی که به سرزنش و توبیخ می پرداختند، عشق و ملایمتی بی چون و چرا در پس همه‌ی اعمالشان هویدا بود. آن‌ها دستی نیز بر دشمنان خود بلند نکردند و به جای قربانی ساختن حقیقتی که برای آن می زیستند، شادمانانه مهبای تسلیم خویش بودند. اگر عشقی که در وجود بودا موج می زد، برای به زانو درآوردن کاهنان کفایت نمی کرد، آماده‌ی مردن در راه مقاومت در برابر آنان بود. مسیح با تاج خاری بر سر، بر فراز صلیب جان باخت، ولی از فرمانبری از قدرت کل امپراتوری سر پیچید.

۱۵ اوت ۱۹۲۵

معنای برادری، عشق ورزی و همدلی و دراز کردن دست همکاری به سوی کسانی نیست که آن‌ها نیز متقابلاً به شما عشق می ورزند. چنین چیزی داد و ستد است. برادری، یک امر تجاری نیست. فلسفه‌ی من و مذهب من نیز به من می آموزند که برادری تنها به انسان‌ها محدود نمی شود؛ یعنی اگر حقیقتاً روح برادری در ما رسوخ کرده است، باید حیوانات را نیز که در مرتبه‌ی پایین تر خلقت هستند، در بر گیرد.

۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۲۸

بودا می گوید «خشم را با بی خشمی مغلوب سازید» ولی «بی خشمی» دیگر چیست؟ بی خشمی یک ویژگی مثبت و عبارت است از نقطه‌ی اوج مهر و نوع دوستی یا همان عشق. باید سعی کنید که چنین ویژگی‌ای را در خود بیدار کنید و به قله‌ی آن دست یابید. دستیابی به این مرحله، به این شکل نمود می یابد که فرد، نزد کسی که خشمگین است می رود و علت خشم او را جویا می شود؛ در صورتی که خود نیز موجبی از موجبات آن بوده، درصدد جبران و دلجویی برمی آید؛ و سپس به آن فرد تفهیم می کند که راه اشتباهی را در پیش گرفته است و او را به نادرستی عمل خشمگین شدن متقاعد می سازد. خودآگاهی از این ویژگی روح و به کارگیری هوشمندانه‌ی آن، نه تنها خود فرد، بلکه فضای پیرامون او را نیز ارتقا می بخشد.

اول اکتبر ۱۹۳۱

من پی برده‌ام که در میانه‌ی ویرانی‌ها زندگی همچنان جاری است، پس دریافته‌ام که قانونی برتر از قانون ویرانی وجود دارد. تنها زیر سایه‌ی آن قانون است که جامعه‌ای منظم معنی پیدا می‌کند و زندگی ارزش زیستن می‌یابد؛ و اگر این قانون، قانون زندگی است، چاره‌ای جز به کار بستن آن در زندگی روزمره‌ی خود نداریم. هر کجا که مناقشه و ناسازگاری می‌بینید و هر کجا که با حریفی روبه‌رو می‌شوید، با عشق مغلوبش سازید. من با همین روش ساده، این قانون را در زندگی خود به کار بسته‌ام. البته این حرف، بدان معنی نیست که تمامی مشکلات من حل شده‌اند، بلکه فقط دریافته‌ام که این قانون عشق به مشکلاتی پاسخ داده که قانون ویرانی هرگز پاسخی به آن‌ها نداده است.

اول اکتبر ۱۹۳۱

درست همان‌طور که دانشمندان با به کارگیری قوانین متعدد طبیعت، شگفتی می‌آفرینند، کسی هم که قانون عشق را با دقتی علمی به کار می‌بندد، قادر به آفریدن شگفتی‌هایی بزرگ‌تر است.

۲۶ سپتامبر ۱۹۳۶

علم جدید مملو از ناممکن‌هایی ظاهری است که طی مدتی کوتاه به ممکن بدل شده‌اند. ولی موفقیت‌های علوم ظاهری در برابر موفقیت «علم زندگی» که در عشق خلاصه می‌شود و قانون هستی ما را شکل می‌دهد، هیچ است.

۱۲ نوامبر ۱۹۳۸

ما باید بکشیم که روان‌شناسی بدکاران را بیاموزیم. این افراد در اغلب موارد قربانیان محیط پیرامون خویش‌اند. ما می‌توانیم با توسل به شکیبایی و همدلی، دست کم برخی از آنان را به صف درستکاران جذب کنیم. ولی نباید فراموش کرد که حتی شر نیز تنها با همکاری داوطلبانه یا اجباری نیکی است که پابرجا می‌ماند. تنها حقیقت است که قائم به ذات خویش است. ما می‌توانیم به عنوان آخرین راه چاره، با خودداری تمام‌عیار از همکاری با بدکاران و منزوی ساختن آن‌ها، نیرویشان را مهار و محدود کنیم.

۳ مارس ۱۹۴۶

عشق من به دوستم چه ارزشی دارد، اگر تنها تا زمانی که به او اعتماد دارم دوام بیاورد؟ حتی دزدان نیز چنین می‌کنند و به محض از میان رفتن اعتماد، به دشمن بدل می‌شوند.

سخنان گاندی درباره‌ی «ساتیاگراها»

۳۰ ژوئیه‌ی ۱۹۲۰

حتی خود کامه‌ترین حکومت‌ها نیز نمی‌توانند بدون رضایت افراد تحت حکومت خود - که اغلب نیز چنین رضایتی به زور حاصل می‌شود - به فرمانروایی خود ادامه دهند. به محض این که محکومان، ترس خود را از قدرت مستبدان حاکم به دور افکنند، قدرت آنان خود به خود محو خواهد شد.

۹ مارس ۱۹۲۱

هر نهضت اصیلی با پنج مرحله روبه‌رو می‌شود و آن‌ها را از سر می‌گذرانند. بی‌توجهی، تمسخر، ناسزا، سرکوب و احترام. ما چند ماه با بی‌توجهی رو به رو بودیم. سپس نایب‌السلطنه، بزرگوارانه به نهضت ما خندید. بعد ناسزاگویی که شامل ارائه‌ی تصویری نادرست از ما بود، نقل محافل شد. فرمانداران ایالتی و مطبوعات ضد عدم همکاری تا آن‌جا که توانستند به ما ناسزا گفتند. اکنون نوبت به سرکوب رسیده که در حال حاضر به نسبت ملایم و سبک است. هر نهضتی که سرکوب را - چه شدید و چه خفیف - از سر بگذرانند، بی‌چون و چرا سزاوار احترام است که نام دیگر آن، پیروزی است. نهضتی که بر حق است، وجود سرکوب را باید علامت نزدیک شدن قطعی پیروزی تلقی کند. ما نیز اگر برحق هستیم، نه باید در مقابل فشارها مرعوب شویم و نه خشمگینانه دست به تلافی و خشونت بزنیم. خشونت، خودکشی است. باید متوجه باشیم که قدرت به تدریج محو می‌شود و می‌میرد، و کاملاً طبیعی است که حکومت آخرین تلاش خود را برای حفظ زندگی، حتی به شکل دست زدن به سرکوب، بروز دهد. خویشن‌داری تمام و کمال در لحظه‌ی حساس حاضر، سریع‌ترین راه برای رسیدن به پیروزی است.

سخنرانی گاندی در احمدآباد، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۱

همه‌ی این جریانات در غروب یک روز یکشنبه شروع شد. من به همراه آقای بی به نام همچاندر روی تپه‌ای کوچک نشسته بودیم. خاطره‌ی آن روز آن قدر برایم روشن است که گویی همین دیروز بود. در کنار من، یک روزنامه‌ی رسمی دولتی قرار داشت که در آن درباره‌ی قوانینی که به هندی‌ها مربوط می‌شد مطالبی نوشته شده بود. با خواندن آن به شدت خشمگین شدم. دولت ما را چه فرض کرده بود؟ بلافاصله همانجا مطالبی را که مربوط به آن قوانین بود، از روزنامه ترجمه کردم و زیر آن نوشتم من هرگز زیر بار چنین قوانینی نخواهم رفت. مقاله را به سرعت به روزنامه عقیده‌ی هندی که در فونیکس منتشر می‌کردیم، فرستادم. در آن لحظه، به مخیله‌ام نیز راه نمی‌یافت که حتی یک هندی قادر به نمایش چنین قهرمانی‌های بی‌سابقه‌ای که هندی‌ها از خود نشان دادند، باشد و یا جنبش ساتیاگراها چنین نیروی فزاینده‌ای بیابد.

بلافاصله نظرات خودم را برای هموطنان هندی ام تشریح کردم و بسیاری از آنان برای شرکت در نهضت ساتیا گراها اعلام آمادگی کردند. در مبارزه‌ی اول، مردم با این ذهنیت که پس از چند روز تحمل رنج به هدف خود نائل خواهیم شد، در نهضت شرکت کردند. در دومین مبارزه، کار را با تعدادی اندک آغاز کردیم، ولی بعداً عده‌ی زیادی به ما پیوستند. سپس با ملاقاتی که با آقای گوخال صورت گرفت و دولت آفریقای جنوبی قول مساعد و حل و فصل اختلافات را داد، مبارزه را متوقف ساختیم. ولی بعداً زمانی که دریافتیم دولت قصد فریب ما را داشته و از انجام تعهدات خود سر باز می‌زند، شروع سومین نهضت ساتیا گراها به یک ضرورت بدل شد. در آن زمان، وقتی گوخال تعداد تقریبی افرادی را که حدس می‌زدیم در نهضت ساتیا گراها شرکت جویند از من پرسید، در پاسخ او نوشتم به نظر من بین ۳۰ تا ۶۰ نفر شرکت خواهند کرد. ولی عملاً حتی نتوانستم به همین تعداد نیز دست یابم. فقط ۱۶ نفر از ما دست به کار این مبارزه شدند. عزم خود را جزم کرده بودیم تا زمانی که دولت، این قوانین ظالمانه را ملغاً نکرده و یا تن به مصالحه نداده است، ما نیز همه نوع مجازات را بپذیریم ولی تسلیم چنین قوانینی نشویم.

هرگز به یافتن افراد زیادی که حاضر به همکاری با ما باشند امیدوار نبودیم؛ ولی آمادگی حتی یک فرد برای وقف خود به حقیقت و کشور، بدون توجه به منافع شخصی، همواره تأثیر خود را می‌بخشد. چیزی نگذشت که بیست هزار نفر به نهضت پیوستند. دیگر در زندان‌ها جایی باقی نمانده بود و مردم هند سخت خشمگین شده بودند. افراد زیادی هستند که می‌گویند اگر لرد هاردینگ پادرمیانی نمی‌کرد، مصالحه‌ای صورت نمی‌گرفت. ولی این افراد از خود نمی‌پرسند که دلیل دخالت لرد هاردینگ چه بود. رنجی که هندی‌های مقیم کانادا متحمل می‌شدند، بسیار توان‌فرساتر از رنج هندی‌های مقیم آفریقای جنوبی بود. چرا او نیت خیر خود را در آن‌جا به نمایش نگذاشت؟ هنگامی که قدرت روحی هزاران زن و مرد بسیج می‌شود، هنگامی که مردان و زنان بی‌شماری مشتاق فدا کردن جان خود هستند، آیا دیگر چیزی به نام غیرممکن معنا پیدا می‌کند؟ لرد هاردینگ راه دیگری جز میانجی‌گری در پیش پای خود نمی‌دید و با قدم گذاشتن در این راه، فقط خردمندی خود را نشان داد.

از وقایعی که بعداً روی داد مطلع هستید: دولت آفریقای جنوبی مجبور به توافق با ما شد. همه‌ی این وقایع ثابت می‌کند که می‌توان بدون آسیب زدن به کسی و تنها با توسل به نیروی روح یا ساتیا گراها به همه چیز دست یافت. کسی که برای جنگ سلاح به دست می‌گیرد، ناگزیر از تکیه بر سلاح خود و حمایت دیگران است. چنین فردی مجبور به خارج شدن از راه مستقیم و افتادن در مسیرهای پرپیچ و خم است. ولی راهی که یک ساتیا گراهی [شخص ملتزم به ساتیا گراها - م] در مبارزه‌ی خود در پیش می‌گیرد، راهی مستقیم است و به کمک هیچکس هم نیازی ندارد. او می‌تواند در صورت لزوم، یک تنه به مبارزه‌اش ادامه دهد، البته درست است که در چنین موردی حصول نتیجه تا حدی به تأخیر می‌افتد. اگر من در آفریقای جنوبی این همه رفیق و همراه پیدا نمی‌کردم، تنها اتفاقی که می‌افتاد این بود که امروز شما مرا در میان خود نمی‌دیدید. شاید تمام عمر من در مبارزه‌ای که در آن‌جا آغاز کرده بودم می‌گذشت، ولی مگر اهمیتی داشت؟ موفقیتی

که نهایتاً حاصل شد، فقط اندکی دیرتر به دست می‌آمد. برای آغاز نهضت ساتیاگراها انسان باید تنها خود را مهیا کند. ما باید کنترل شدیدی بر خویشتن داشته باشیم. اگر برای کسب این آمادگی، زندگی در جنگل‌ها و غارها ضروری باشد، باید چنین کنیم.

۵ ژوئن ۱۹۲۴

ارتکاب همه‌ی گناهان در خفا صورت می‌گیرد. لحظه‌ای که دریابیم خدا حتی شاهد افکار ماست، رها و آزادیم.

۱۰ اکتبر ۱۹۲۹

در راه هر آرمان بزرگی، نه تعداد جنگجویان، بلکه جوهر و درونمایه‌ی آنان است که سرنوشت را می‌سازد. بزرگ‌ترین مردان عالم همواره تنها بوده‌اند. پیامبران بزرگ را به یاد آورید. زردشت، بودا، عیسی [ع]، محمد [ص]، همه‌ی این مردان و بسیاری کسانِ دیگر که می‌توان برشمرد، یکه و تنها و بر پای خویشتن ایستاده‌اند. ولی همگی آن‌ها ایمانی استوار و خدشه‌ناپذیر به خود و به خدای خود داشته‌اند و با اعتقاد به این که خدا با آن‌ها و مؤید آن‌هاست، احساس تنهایی نمی‌کردند.

۲۷ فوریه‌ی ۱۹۳۰

معنی لغوی ساتیاگراها، پایبندی به حقیقت است. این پایبندی، فرد را به قدرتی بی‌مانند مسلح می‌کند. کلمه‌ی ساتیاگراها متضمن این قدرت یا نیروست. ساتیاگراها اگر صادقانه و کامل به کار گرفته شود، می‌تواند علیه والدین، همسر، فرزندان، حاکمان، هموطنان و حتی علیه کل دنیا به کار رود.

۷ می ۱۹۳۱

ادعای داشتن هیچ‌گونه پیرو یا مریدی را نمی‌کنم. برایم همین کافی است که خود، پیرو خود باشم. چنین کاری به خودی خود و به قدر کافی شاق و توانفرسا هست.

هیچگاه نباید به بدگویی از حریف پرداخت ولی این سخن به معنی چشم پوشی از توصیف اعمال او نیست.

بنابراین، اگر معتقدیم که او به صفات ناپسندی دچار است، باید با انتقاد خود، در به راه آوردنش بکوشیم. باید ناراستی‌های او را با حقیقت، بی نزاکتی‌اش را با احترام، زورگویی‌اش را با شجاعت آرام، خشونتش را با تحمل رنج، تکبرش را با فروتنی و بدی‌اش را با نیکی پاسخ گوئیم. «پیروان من» به جای تشنیع حریف، باید درصدد تغییر او برآیند.

۵ نوامبر ۱۹۳۱

تا سال ۱۹۰۶ تکیه‌ی من فقط بر اثر بخشی منطق و برهان بود. اصلاح‌طلبی بسیار سخت‌کوش و برنامه‌ریزی دقیق بودم و همواره واقعیت‌ها را از نزدیک دنبال می‌کردم که این خود، نتیجه‌ی قهری جست‌وجوی دقیق و بی‌وقفه‌ی من برای یافتن حقیقت بود. ولی هنگامی که لحظات حیاتی و سرنوشت‌ساز در آفریقای جنوبی فرارسید، دریافتم که منطق، قادر به ایجاد تأثیر نیست. مردم من که در شرایط عادی بسیار آرام و صلح‌طلب بودند، اکنون هیجان‌زده شده بودند و سخن از انتقام بر زبان‌ها می‌رفت. من باید بین تن دادن به خشونت و یافتن شیوه‌ی دیگری برای مقابله با بحران و جلوگیری از درهم ریختگی بیشتر، یکی را انتخاب می‌کردم. در آن هنگام، به ذهنم خطور کرد که وظیفه‌ی ما سرپیچی از اطاعت قوانین تحقیرآمیز است و در صورتی که قصد به زندان افکندن ما را داشته باشند، استقبال از آن. و به این ترتیب، روشی همسنگ با جنگ ولی متکی بر اخلاق، به منصفه‌ی ظهور رسید. من در آن هنگام فردی وفادار به حکومت بودم، زیرا گمانم این بود که عملکرد دولت بریتانیا در مجموع به حال هند و همه‌ی بشریت مفید است. اندکی پس از شروع جنگ، به انگلستان رفتم و درگیر آن شدم و بعداً که به دلیل ابتلا به بیماری پلورزی ناچار به بازگشت به هند شدم، رهبری فعالیت عضوگیری را به بهای به خطر انداختن جان [خود] و وحشت برخی از دوستانم، بر عهده گرفتم. در سال ۱۹۱۹ بود که تصورات خوش بینانه‌ام را نقش بر آب دیدم. در آن سال، دولت «قانون سیاه» را به تصویب رسانده بود و از برآوردن خواسته‌ی ما مبنی بر پرداخت حداقل خسارت و جبران اشتباهاتی که کرده بود، امتناع می‌ورزید و به این ترتیب بود که من در سال ۱۹۲۰ به یک شورشی بدل شدم.

پس از همه‌ی این تجربیات، به این نتیجه‌ی اساسی رسیده‌ام که اگر خواهان انجام کاری حقیقتاً مهم هستید، نباید تنها به منطق اکتفا کنید، بلکه باید دل را نیز به تکان آورید.

کتاب سخنرانی‌ها و مکتوبات گاندی، ویراست چهارم، ۱۹۳۳

تنها شرط استفاده‌ی موفقیت‌آمیز از این نیرو، دانستن و به جای آوردن وجود روح مستقل از جسم، و ماهیت زوال‌ناپذیر روح است. دانستن این نکته نیز باید با ایمانی استوار عجین شود، نه اینکه تنها در حد عقیده‌ای روشنفکرانه و عقلانی باقی بماند.

کتاب سخنرانی‌ها و مکتوبات گاندی

معنای حقیقی ساتیاگراها پایبندی غریزی و درونی به قانون است و همین ویژگی است که ساتیاگرایی را به فرمانبری از برترین قانون، که همان ندای وجدان است و همه‌ی قوانین دیگر را تحت شعاع قرار می‌دهد، وامی‌دارد.

۲۰ مارس ۱۹۳۷

معلولان، نابینایان و جذامیان نمی‌توانند به ارتش خشونت بپیوندند؛ شرط سنی نیز برای ملحق شدن به ارتش وجود دارد. ولی در مبارزات عاری از خشونت، محدوده‌ی سنی به هیچ وجه مطرح نیست. نابینایان و معلولان و افراد زمین‌گیر و همچنین زنان در کنار مردان می‌توانند در چنین مبارزه‌ای خدمت کنند. هنگامی که روح عدم خشونت فراگیر می‌شود و همه‌ی مردم را در بر می‌گیرد و عملاً کار خود را آغاز می‌کند، تأثیرش بر همگان نمایان می‌شود.

۱۰ دسامبر ۱۹۳۸

تصور زیربنایی و هدف اصلی ساتیاگراها دگرگون ساختن خطاکار و بیدار کردن حس حق‌خواهی در اوست. همچنین، اثبات این مطلب به خطاکار که بدون همکاری مستقیم یا غیرمستقیم قربانیان خطاکاری او، وی قادر به ارتکاب آن نیست، هدف دیگر ساتیاگراهاست. در هر یک از موارد بالا اگر مردم آماده‌ی تحمل رنج در راه آرمان خود نباشند، هیچ‌گونه کمک خارج از وجودشان که در لباس ساتیاگراها نمایان شود، قادر نیست رهایی حقیقی را به ارمغان آورد.

یک سخنرانی به زبان گجراتی

درست مانند آموزش خشونت، که فرد باید چگونه کشتن را فراگیرد، هنگام توسل به عدم خشونت نیز انسان باید هنر مردن را بیاموزد. در عدم خشونت نه تنها هیچ جایی برای ترس وجود ندارد، بلکه فرد باید روحیه‌ی فداکاری را تا آن درجه در خود پیروراند که در صورت لزوم، برای فدا کردن خانواده، دارایی و حتی جانش تردید به دل راه ندهد. کسی که به عدم خشونت پایبند است، تنها از خدا می‌ترسد و بس.

سخنان گاندی درباره‌ی هدف و وسیله

برای فهم فلسفه‌ی گاندی ابتدا باید دانست که او صریحاً و عمیقاً دیدگاه سنتی مبتنی بر تمایز بین وسیله و هدف را مردود می‌دانست. سخن گاندی، تنها این نیست که رسیدن به هدفی مقبول، توسل به شیوه‌های نادرست یا خشونت‌آمیز را اخلاقاً توجیه نمی‌کند، بلکه او اساساً معتقد است که قائل شدن تمایز و تفاوت بین هدف‌های مورد نظر و روش‌های رسیدن به آن، امکان‌پذیر نیست. از دیدگاه او، مقصود باید در لباس وظیفه - یعنی تکنیک‌ها و ابزارها - جلوه‌گر شود. شاید بین هدف و وسیله از لحاظ زمانی فاصله و جدایی وجود داشته باشد، ولی نمی‌توان آن‌ها را دو بخش و پدیده‌ی مجزا و غیرمرتبط با یکدیگر تلقی کرد، چرا که ماهیت هر دو یکسان است. گاندی همچنین تأکید می‌کند که تکنیک‌های به کار گرفته شده، ماهیت اهداف مورد نظر را آشکار می‌سازد.

۱۱ اوت ۱۹۲۱

من هرگز بر این اعتقاد نبوده‌ام و اکنون نیز چنین اعتقادی ندارم که هدف توجیه‌گر وسیله است. برعکس، اعتقاد خدشه‌ناپذیر من این است که بین وسیله و هدف ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد، ارتباطی چنان نزدیک که هرگز نمی‌توان با توسل به وسیله‌ای ناپاک به هدفی پاک نائل شد.

۱۷ ژوئیه‌ی ۱۹۲۴

آن‌ها می‌گویند «وسیله، به هر حال وسیله است» ولی من می‌گویم «وسیله، همه چیز است». ماهیت وسیله هر چه باشد، ماهیت هدف نیز جز آن نخواهد بود. بین وسیله و هدف هیچ دیوار و مرزی وجود ندارد. در حقیقت، خالقِ ما فقط اختیار و توانایی به کارگیری وسیله را (آن هم در سطحی بسیار محدود) به ما عطا کرده، ولی رسیدن به هدف را به کلی از حوزه‌ی کنترل و اختیار ما خارج ساخته است. تحقق هدف، نسبتی مستقیم با چگونگی وسیله دارد. این گزاره، استثناپذیر نیست.

۱ ژوئیه‌ی ۱۹۳۹

اگر معلوم شود کاری که من مدعی روحانی بودن آن و درصدد انجامش هستم، غیرعملی است، باید آن را حمل بر شکست من کرد. اعتقاد راسخ من این است که روحانی‌ترین اقدامات، به معنی حقیقی کلمه، عملی‌ترین آن‌هاست.

۲۳ ژوئن ۱۹۴۶

اهیسا (عدم خشونت) هدف نیست، بلکه هدف حقیقت است. ولی ما برای جلوه‌گر ساختن حقیقت در روابط بین انسان‌ها، وسیله‌ای جز به کارگیری اهیسا در اختیار نداریم. کسی که با عزمی جزم به اهیسا پایبند است، بی‌شک به حقیقت راه خواهد برد، ولی با توسل به خشونت چنین چیزی محقق نخواهد شد. به همین دلیل است که من این چنین به اهیسا پایبندم و در به کارگیری اش می‌کوشم.

سخنان گاندی درباره‌ی ابزارهای مبارزه‌ی عاری از خشونت

۱۳ اوت ۱۹۲۰

شاستراها (متون مقدس) می‌گویند، و من نیز در کمال تکریم و احترام نسبت به همه‌ی معلمان بزرگ مذهبی هند و بدون ترس از انکار و تکذیب می‌گویم که شاستراها، به ما می‌آموزند که بین عدالت و بی‌عدالتی، بین فرد ناعادل و کسی که شیفته‌ی عدالت است، و بین راستی و ناراستی، هیچ‌گونه همکاری‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. همکاری، تنها زمانی وظیفه تلقی می‌شود که حکومت حُرمت و شرافت انسان را محفوظ می‌دارد؛ ولی زمانی که حکومت به جای محفوظ داشتن حرمت و شرافت انسان، آن‌ها را از او می‌رباید، آن‌گاه عدم همکاری، درست به همان اندازه به یک وظیفه بدل می‌شود. این، آیین عدم همکاری است.

۱ ژوئن ۱۹۲۱

نباید از سر بی‌پروایی خام، خود زندانی شدن را بجوییم. زندان، وقتی که معصومیت و بی‌گناهی، خود را به‌ناگاه در آن بیابد، دروازه‌ی آزادی و شرافت خواهد بود.

۱ ژوئن ۱۹۲۱

همه‌ی مذاهب به ما می‌آموزند که دو نیروی متضاد در درون ما در کشمکش هستند و سراسر تلاش‌ها و اعمال انسان چیزی نیست جز مجموعه‌ای از پذیرفتن و نپذیرفتن‌های جاودان و همیشگی. پس به همان اندازه که همکاری با خیر وظیفه‌ی انسان‌هاست، عدم همکاری با شر نیز چنین است.

۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱

ما باید برای جلب رضای خدا تنها به شیوه‌هایی متوسل شویم که نوعاً با شیوه‌های حریفانمان متفاوت است. این ادعای ما، ادعایی بزرگ است و تنها اگر شیوه‌های ما حقیقتاً با شیوه‌هایی که حکومت به کار می‌برد تفاوت اساسی داشته باشد، می‌توانیم در مدت کوتاهی که در نظر گرفته‌ایم به موفقیت برسیم.

۱۰ نوامبر ۱۹۲۱

تسلیم در برابر قوانینی که کاملاً یا عمدتاً ناعادلانه هستند، چیزی جز معامله‌ای غیراخلاقی به منظور حفظ آزادی و احتراز از زندان نیست. به این ترتیب، شهروندی که به ماهیت شوم و پلید دولت پی می‌برد، تن دادن به سکوت و رضایت ضمنی را بر نمی‌تابد و با خودداری از نقض قوانین اخلاقی، دولت را وادار به دستگیری خود می‌کند و در چشم کسانی که به اعتقادات او پایبند نیستند، عنصری مزاحم و دردسر آفرین برای جامعه جلوه می‌کند. با چنین نگاهی، می‌توان گفت مقاومت مدنی، قدرتمندترین جلوه‌ی یک روح پریشان، و اعتراضی گویا علیه ادامه‌ی موجودیت حکومتی شرور است. آیا تاریخ همه‌ی اصلاحات نیز همین را نمی‌گوید؟ آیا مصلحان نیز، با وجود انزجار و بیزارای همقطاران خود، حتی نمادهای بی‌ضرری را که تداعی‌کننده‌ی یک عمل شر و نادرست بوده است، به دور نیفکنده‌اند؟

هنگامی که تعدادی از افراد جامعه، دولتی را که تا قبل از آن زمان در سایه‌اش می‌زیسته‌اند، طرد می‌کنند، تقریباً می‌توان گفت حکومتی از آن خود را برقرار ساخته‌اند.

۱۷ نوامبر ۱۹۲۱

فقط زمانی که یک شهروند با توسل به انضباط شخصی، هنر اطاعت داوطلبانه از قوانین دولت را آموخته باشد، مجاز است که در مواردی نادر، آن هم بدون توسل به خشونت، از اطاعت سرپیچی کند، و مجازات ناشی از این قانون‌شکنی را نیز بپذیرد.

... پیش‌نیاز نافرمانی مدنی ... رعایت داوطلبانه و دقیق کلیه‌ی قوانینی است که به اصول اخلاقی خدشه وارد نمی‌آورند. نافرمانی مدنی به معنای بی‌قانونی و هرج و مرج و بی‌بندوباری نیست، بلکه مستلزم وجود روحیه‌ی پایبندی به قانون توأم با خویشتن‌داری است.

۲۹ دسامبر ۱۹۲۱

اگرچه حق نافرمانی مدنی از یک سو اجازه‌ی نافرمانی از قوانین ناعادلانه و غیراخلاقی دولت را، که فرد در پی نفی آن‌هاست، به او می‌دهد، ولی در عین حال استفاده از چنین حقی مستلزم تن دادن بردبارانه و داوطلبانه به مجازات‌های ناشی از نافرمانی و نیز سختی‌هایی است که با آن قرین است.

۵ ژانویه ۱۹۲۲

ای کاش می توانستم همه را متقاعد کنم که نافرمانی مدنی، حق مسلم همه‌ی شهروندان است. نتیجه‌ی نافرمانی مدنی به هیچ وجه هرج و مرج نیست. آنچه باعث هرج و مرج می‌شود، نافرمانی خلافکاران است. هر دولتی نافرمانی خاطیان و خلافکاران را با توسل به زور سرکوب می‌کند، چرا که در غیر این صورت، خود نابود خواهد شد. ولی سرکوب نافرمانی مدنی، تلاش برای زندانی کردن وجدان است. نافرمانی مدنی، جز نیرومند شدن و پاک شدن، ثمره‌ای ندارد. کسی که به مقاومت مدنی متوسل می‌شود، هرگز دست به اسلحه نمی‌برد. پس برای دولتی که اصولاً مشتاق شنیدن افکار عمومی است، تهدیدی محسوب نمی‌شود. ولی چنین فردی برای دولت‌های خودکامه خطرناک است، چرا که مقدمات سقوط آن‌ها را با جلب افکار عمومی به موضوعی که او را وادار به مقاومت کرده است، فراهم می‌آورد. بنابراین، زمانی که دولت به قدرتی بی‌قانون یا به عبارت دیگر فاسد بدل شده است، مقاومت مدنی جنبه‌ی وظیفه‌ای مقدس به خود می‌گیرد. شهروندی که با چنین دولتی به تبادل منافع پردازد نیز، در فساد یا بی‌قانونی آن شریک است.

از این رو، شاید در مواقعی خاص و در مورد قانون یا مقرراتی خاص، بتوان در عاقلانه بودن توسل به این نوع نافرمانی شک کرد و یا گاه درباره‌ی به تعویق انداختن آن به تأمل پرداخت، ولی شک کردن درباره‌ی اصل وجود چنین حقی به هیچ وجه شایسته نیست. حق نافرمانی مدنی، حقی مسلم است که بدون صرف نظر کردن از عزت نفس خویش، نمی‌توان از آن صرف نظر کرد.

۱ آوریل ۱۹۲۶

نافرمانی مدنی حتی به یک پول سیاه هم برای حمایت از خود نیاز ندارد و آن را طلب نمی‌کند. آنچه نافرمانی مدنی به آن محتاج و در طلب آن است، دل‌هایی قرص و سرشار از ایمان است که از هیچ خطری نمی‌لرزند و در برابر سخت‌ترین آزمون‌ها، گرم‌تر و روشن‌تر از همیشه باقی می‌مانند.

۱۸ مارس ۱۹۲۸

اعمال تحریم به شیوه‌ی عاری از خشونت شامل خودداری از صرف غذا در منزل فرد مورد نظر، خودداری از شرکت در مراسم ازدواج و مراسمی نظیر آن در خانه‌ی او، قطع هرگونه معامله با وی و امتناع از یاری خواستن از اوست.

از سوی دیگر، خودداری از پرستاری از او در صورت بیماری‌اش، ممانعت از دیدار پزشک از او، خودداری از کمک به مراسم تشییع و تدفین او در صورت مرگش، ممانعت از استفاده‌ی او از چاه‌های آب، معابد و غیره، همه‌ی این‌ها مصادیق تحریم و طرد خشونت‌آمیز و طرد هستند. تأمل دقیق‌تر آشکار می‌سازد که تحریم عاری از خشونت می‌تواند برای دوره‌ای

طولانی ادامه یابد و هیچ نیرویی خارجی قادر به پایان دادن به آن نیست، در صورتی که تحریم خشونت آمیز نمی تواند زیاد دوام داشته باشد و نیروهای خارجی می توانند تا حد زیادی در خاتمه دادن به آن مؤثر باشند.

۳۰ مارس ۱۹۳۰

هر مصالحه‌ای بر داد و ستد استوار است. ولی بر سر اصول، هیچ داد و ستدی معنا ندارد. هر مصالحه‌ای که بر سر اصول صورت پذیرد، به معنای تسلیم است، چرا که در چنین مصالحه‌ای، دادن هست، ولی ستاندنی در کار نیست.

۱۵ اکتبر ۱۹۳۸

هیچ شجاعتی بزرگ‌تر از این نیست که با ایمان کامل به این حقیقت که تنها روح است که وجود دارد و جز آن هیچ نیست، از خم کردن سر در مقابل قدرت‌های زمینی - هر قدر هم نیرومند - سر باز زنیم و در روح خود نیز کوچک‌ترین احساس تلخی و کینه نیابیم.

۲۷ مه ۱۹۳۹

یک ژنرال کارگشته، در میدان نبرد دستور حمله را به تشخیص خود و در زمان مناسب صادر می کند. او همواره ابتکار عمل را برای خود نگاه می دارد و می کوشد آن را به دشمن واگذار نکند.

در مبارزه‌ی ساتیا گراها نیز، شیوه‌ی نبرد و چگونگی انجام عملیات و اینکه مثلاً دست به حمله بزنینم یا عقب نشینی، مقاومت مدنی را آغاز کنیم یا با توسل به کار فرهنگی و ارائه‌ی خدمات بی شائبه‌ی انسان دوستانه به تقویت اندیشه‌ی عدم خشونت پردازیم، همگی بر اساس مقتضیات و شرایط موجود تعیین می شود. یک ساتیا گراهی باید هر وظیفه‌ای را که پیش پایش گذاشته می شود، با تصمیمی آرام و بدون سپردن خود به دست هیجان یا افسردگی، به انجام رساند.

۱ فوریه‌ی ۱۹۴۲

... تنها حقیقت و راستی است که ناراستی را از میان می برد، عشق است که خشم را زائل می کند، و تحمل داوطلبانه‌ی رنج است که خشونت را محو می سازد. این قانون ابدی، تنها برای قدیسان نیست، بلکه برای همگان است. شاید آنانی که چنین قانونی را گردن می نهند اندک شمار باشند، ولی برکت زندگی، هم اینان اند.

۷ ژوئن ۱۹۴۲

اعتقاد من به قابلیت‌های فلسفه‌ی عدم خشونت، نظریه‌ی انعطاف‌ناپذیریِ جاودانیِ طبیعت انسان را باطل می‌شمارد.

۲۴ فوریه‌ی ۱۹۴۸

برخی از نظریه‌پردازان کشور ما نظریه‌ای با این مضمون ارائه کرده‌اند: «هرگز نباید دشمن خود را از پای در آوریم، اما می‌توانیم اموالش را تخریب کنیم.» نکته این جاست که وقتی ما سخن از «اموال او» به میان می‌آوریم، مرتکب خطا شده‌ایم؛ چرا که آن کس که او را دشمن می‌نامیم، از خود هیچ مالی ندارد و آن مقدار کمی را نیز که با خود آورده است، او ما را وادار به پرداخت هزینه‌اش می‌کند. بنابراین، آن چه تخریب می‌کنیم در حقیقت متعلق به خود ماست و بخش عمده‌ی آن، چه به صورت نیروی انسانی و چه به صورت اموال، در همین جا تربیت و تولید شده است. پس آن چه در دست اوست، جز امانتی از جانب ما نیست و در نهایت نیز هزینه‌ی ویرانی‌ها را خود باید پردازیم و بی‌گناهان را با پرداخت مالیات‌های کمرشکن و تحمل عواقب آن وادار به این کار کنیم.

از کتاب «ساتیاگراها در آفریقای جنوبی»

برای ساتیاگرایی، هیچ رخدادی بهتر از رویارویی با مرگ - بدون آن که در پی آن بوده باشد - در هنگامه‌ی مبارزه‌ی ساتیاگراها، یعنی در جست‌وجوی حقیقت، وجود ندارد.